

# لوح استنطاق - قسمتی

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



لوح استنطاق "قسمتی" - من آثار حضرت بهاء الله - کتاب اقتدارات -  
صفحه 254 - 259

( 22 )

(لوح استنطاق - قسمتی)

هو الله

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خود بینی جائز نه اگر خطوه ای از این سبیل تجاوز نماید از عشاق محسوب نه: "نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار" بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شدائد خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی حال قاصدی از اعلی مقاصد عز مقصود نازل و بکلماتی ناطقست بفهمید که که میگوید و چه میگوید تالله لو عرفتم و علمتم ما وراء ستر الکبریاء من اسرار ربکم العلی الاعلی لفدیتم بانفسکم جبا لله مالک الاسماء باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبل ها بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدعیان محبت رجا فرمودند که این سفر و هجرت اگر چه بظاهر سهل و آسانست و لکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت بسلطنت و اقتدار مشهود لکن در معنی بخت و اضطرار لا یحصی مکنون عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم آنچه کلمات محبت آمیز و شفقت انگیز بود تلویحا و تصریحا فرمودند مفید نیفتاد این بنده و جمعی بادعای آنکه زادی



ORIGINAL

بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بجان خود معتکف و از نصیح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب هم سفر و هم سیر گشتیم قدری که بادیه پیودیم نار حب محمود و جمال شوق محبوب تا آنکه از آن مقام تجاوز نمودیم حسنا ترا سیئات شمردیم و سیئات را عین حسنات دانستیم تا آنکه وارد جزیره خضرا شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودی امر مستوی گشت و بعد بمراکب هوی در پیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرق و گاهی بحب و گاهی بغفلت ایام و لیلای بسر میبردیم سلسبیل بیان در کل احیان از کوثر فم رحمن جاری و لکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود هر روز بر وهم و گمان افزودیم و از توجه بحق کاستیم و با این احوال غیر مرضیه و شیء و نوات غیر لائقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوب را با کمال شفقت و ملاحظت ملاحظه مینمودیم بعضی از ما متحیر که اگر احاطه علمیه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال ردیه مقبول شویم بالاخره حق را غافل و خود را عاقل و عالم شمردیم غافل از آنکه رحمت کبری مانع است از هتک استار و اگر خدمتی نمودیم اتبعناه بالمن و الأذی و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند و مجدداً کل را از حضور منع نمودند مستشعر نشدیم و متنبه نگشتیم که علت منع چیست و سبب چه مرة اخرى هجرت نمودیم و با حضرت مقصود بادیه ها پیودیم تا آنکه وارد ارض اخری شدیم و با دوست در یک محل آرمیدیم و سرا بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد و پرده حیا از هم درید و حال محبوب را در محلی حبس نموده ایم و در کل حین از سهام ظنون و رماح اوهام بقدر وسع و قوه بر او دریغ نمیداریم چه که محبوس و مسجون و فریدش یافته ایم غفلت بمقامی رسیده محلی را که جمیع ملأ اعلی باو ناظرند و از او مستمد در آن محل مبارک جهره باقبح کلمات ناطقیم و باضل اعمال و اخسر آن عامل فتبا لنا ما اثرت فینا کلمات الله و مع ذلک متنبه نشدیم و اقلا اگر وفا نمودیم جفا ننمائیم نه شبی بدکری ذاکر و نه بتوجهی مشغول حکایت کنند که فضیل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع الطریق انه عشق جاریه و اتاها لیلۃ فصعد الجدار اذا سمع احدا یقرء هذه الآية الم یأں للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و اثر فی قلبه فقال بلی یا ربی آن و حان فرجع و تاب و قصد بیت الله الحرام و اقام فیہ ثلاثین سنة الی ان صعد روحه الی الافق الاعلی عجبست که کلمه الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثر افتاد که در یک آن از حضیض امکان بافق رحمن راجع شد و این عباد در لیلای و ایام متتابعاً متوالیاً نعمات نفس رحمانی را از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و آنقدر تأثیر نموده که اقلاً بقبح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شویم حکایت که باین مقام رسید فلک بیان بر جودی لسان منصعق و مدهوش و قلم از بیان منقطع و بیپوش لن یصیننا الا ما کتب الله لنا نسل الله ان یفتح ابصارنا و یعرفنا انفسنا و اعمالنا ان لم نوفق علی معرفة نفسه سبحانه نوفق علی معرفة انفسنا الغافله و یکشف عن وجوهنا المحجبات المانعة لتراه مشرقاً عن افق الفضل و العنایة و نقطع عن فی الامکان و الاکوان و تتوجه الیه بکلنا انه هو ربنا الرحمن و نسئله ان یوفقنا علی التوبة و الانابة فی کل صباح و مساءً و یحفظ مشرق انوار وجهه عن رماح احبائه لانه ما اراد معینا سویه و انه مبدئه و مثویه و یقول لا اله الا الله